

به نام خدا



مجموعه ۱

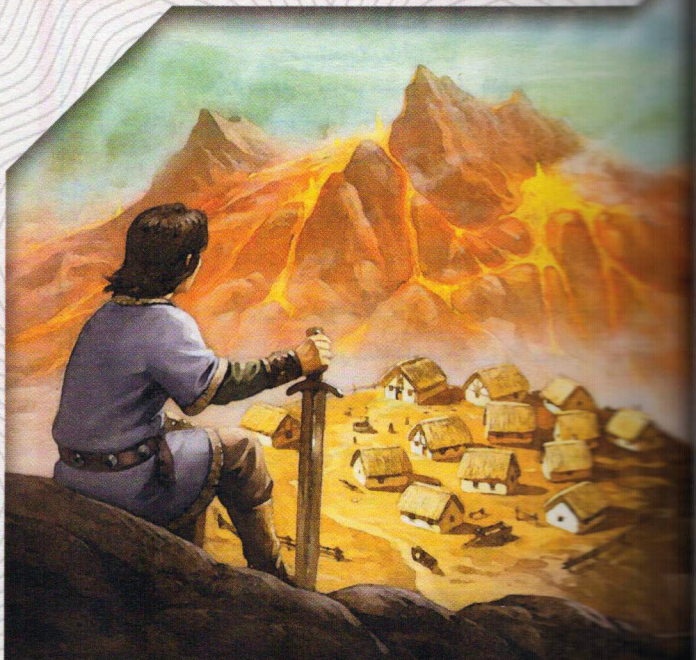
رمان اول

# جان کریستوفر

## John Christopher

ترجمه‌ی حسین ابراهیمی (لوند)

### شهریار آینده



CLASSIC  
STARTS

رمان‌ها  
کلاسیک

The Prince  
In Waiting

## چهار شمشیر در پرتوی شمع

کوره‌ی کارگاه اسلحه‌سازی در شرق رودخانه و در آن بخش از شهر قرار داشت که به چسیل<sup>۱</sup> معروف بود. کارگاه، ساختمانی بزرگ و غارمانند داشت و کف سنگی و بسیار قدیمی آن گرچه در بعضی جاها ترک خورده بود، همچنان یکدست و یکپارچه به نظر می‌رسید. فضای داخل کارگاه جز در مرکز آن که جرقه‌های آتش بزرگ کوره به اطراف پخش می‌شد و بعد به سمت شکاف چارگوش سقف



چوبی بالا می‌رفت، کاملاً تاریک بود. کوتوله‌ها در تاریکی به این سو و آن سو می‌رفتند و صدای جلنگ‌جلنگ بر خورد فلز با فلز به گوش می‌رسید. آنها با ورود من دست از کار نکشیدند. لحظه‌ای کنار در ایستادم تا چشمانم به نور کوره عادت کند. کوتوله‌ای که استاد اسلحه‌سازی بود در آن سوی آتش ایستاده و روی سندان بزرگ کارگاه خم شده بود. خودم را به کنار او رساندم.

گفتم: «درود بر رودی!»

او همان لحظه جواب سلامم را نداد. شمشیری را از روی سندان برداشت، آن را بین خود و شعله‌ی آتش گرفت و چنان که بخواهد از تابش نور، صافی و راستی آن را دریابد، چندین بار آن را به آرامی بالا و پایین برد. بعد از روی رضایت سری تکان داد و درحالی که تیغه‌ی شمشیر را کف دست گرفته بود، دسته‌ی آن را به کوتوله‌ای که کنارش ایستاده بود، داد. سپس به سمت من برگشت.

- درود بر جناب لوک. هوای بیرون چطور است؟ هنوز یخ‌بندان است؟ انگار گونه‌هایتان یخ بسته.

- خیلی سرد است. هنوز باد شمال می‌وزد.

رودی از من پرسید: «با یک نوشیدنی گرم چطوری؟»  
بعد کوتوله‌ای را که پادوی او بود، صدا زد. پادو پس از شنیدن دستور میان سایه‌های کارگاه فرو رفت. رودی دوباره رو به من کرد و گفت: «جناب لوک، بنشینید ببینم توی شهر چه خبر.»

چشمان من شمشیری را که کوتوله برای تیزشدن به سمت چرخ تیزکن برده بود، دنبال می‌کرد. کوتوله با پاهای خود چرخ تیزکن را به حرکت درآورد، لبه‌ی فولادی شمشیر را به آن نزدیک کرد و آنگاه جرقه‌های نورانی به اطراف پراکنده شدند.

- این را هم...

- برای مسابقه؟ نه، آنها را قبلاً ساخته‌ایم. پرداخت هم شده‌اند. می‌خواهی آنها را ببینی؟

رودی شمعی برداشت. سر آن را چنان توی آتش کوره فرو برد که اگر دست من بود حتماً تاول می‌زد، سپس آن را به طرف دیواری که شمشیرها را روی آن می‌آویختند، برد. چهار شمشیری که برای مسابقه ساخته بودند، جدا از